



تصلیب مسیح

اعظم پوریازاده

فارغ التحصیل دکتری علوم قرآن و حدیث □ □

دکتر سید محمّد باقر حجتی

استاد گروه فلسفه دانشگاه تهران □ □

چکیده

جمهور مفسران قرآن معتقدند که آیه ۴۹ ال عمران و ۱۵۶ نساء دلالت بر زنده بودن عیسی (ع) است و روایات، خبر از رجعت عیسی (ع) در آخر زمان می‌دهند. شیخ محمود شلتوت از نوادری است که معتقد است "توقی" در قرآن به معنای "موت" است؛ بنابراین هر چند عیسی (ع) هنگام به صلیب کشیده شدن از دنیا نرفت اما بعداً به مرگ طبیعی جهان را بدرود گفت و در آخر زمان هم رجعتی نخواهد داشت. وی پس از تحلیل آیات مربوط به تصلیب مسیح (ع) به بررسی روایات می‌پردازد و آنها را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱- روایاتی که با وجود الفاظ مضطرب و معانی مختلف، امکان جمع میان آنها نیست.

۲- روایاتی که خبر واحد، و راوی آن ابوهریره است.

در نهایت شلتوت نتیجه می‌گیرد کسانی که بالا رفتن عیسی (ع) به آسمان و زنده بودن

او در آنجا و نزولش در آخر زمان را انکار می‌کنند کافر نیستند و مؤمن از دنیا می‌روند.

تصلیب مسیح (ع)

صلب یا تصلیب همچون تثلیث، یکی از مواضع اختلاف قرآن با اندیشه مسیحیت است. قرآن در دو موضع متعرض این مطلب می‌شود و با ابطال اندیشه آنان به روشنگری پرداخته، پس از چند قرن، پرده از این واقعه عظیم برداشته، غبار از چهره آن می‌زداید.

این مطلب که آیا روایت مسیحیان از تصلیب چگونه از نظر تاریخی قابل جرح و تعدیل است و یا چه

عوامل و انگیزه‌هایی موجب چنین پرداختی به آن رویداد شده و آیا اساساً ساخته و پرداخته دستهایی است و یا صحنه حادثه چنان بوده که انتظاری جز تصویر مسیحیان از آن حادثه نمی‌توان داشت، هر یک پژوهشهای مستقلی می‌طلبد. آنچه در اینجا مطرح است این مهم است که قرآن این تصویر را مطابق با واقع نمی‌داند و از پشت پرده خبر می‌دهد که مسیح کشته نشد و مصلوب نگشت.

ابتدا به تفسیر دو آیه از دیدگاه مفسران مختلف می‌پردازیم و آنگاه دیدگاه علامه شیخ محمود شلتوت را که با دیدگاه متعارف در این باب همسو نیست، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي تُتُوفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مَطْهَرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

(آل عمران: ۵۵)

به یاد آور زمانی را که خداوند فرمود: ای عیسی من تو را اخذ می‌کنم و به قرب خود بالا می‌برم و تو را از معاشرت کافران پاک و منزّه می‌گردانم و پیروان تو را بر کافران تا روز قیامت برتری می‌دهم، پس آنگاه بازگشت شما به سوی من خواهد بود که به حق از آنچه بر سر آن با یکدیگر به خلاف و نزاع برمی‌خواستید حکم کند.

اهل لغت "تَوَفَّى" را به معنای اخذ به طور کمال و تمام دانسته‌اند (۱) و ریشه "تَوَفَّى" را "وَفَى" می‌دانند، و "مُتَوَفَّى" اسم فاعل "تَوَفَّى" از باب تفعّل است.

"تَوَفَّى" و "استیفاء" هر دو به یک معناست، از این رو به مرگ، وفات گفته‌اند؛ چرا که انسان از طرف خدا بکلی اخذ می‌شود و از بین می‌رود. به خواب نیز "تَوَفَّى" گویند؛ زیرا انسان در خواب از طرف خدا گرفته می‌شود: "وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ..." (انعام: ۶۰).

مفسران درباره این بخش از آیه، سؤالاتی را طرح کرده و به آنها پاسخ داده‌اند؛ از جمله این سؤال که آیا "تَوَفَّى" به معنای مرگ است. در روایتی از ابن عباس، "تَوَفَّى" به "اماته" تفسیر شده و براساس همین روایات است که عده‌ای معتقد شده‌اند که مسیح چند روز در حال موت بود و سپس زنده شد. این عده اقوالی در تأیید نظر خود آورده‌اند؛ فی‌المثل قول ابن جریر که وفات عیسی (ع) را سه ساعت از روز دانسته و گفته است پس از این سه روز خدا او را به سوی خود بالا برد. از حاکم نیز نقل شده که عیسی (ع) هفت ساعت وفات یافت و آنگاه زنده شد.

این اقوال مورد تأیید مفسران قرار نگرفت و در مقابل این نظرها را مطرح کردند: طبری معتقد است خدا بدون وفات و خواب مسیح (ع) را بالا برد، آلوسی و قرطبی نیز نظر او را تأیید می‌کنند، علامه طباطبایی می‌گوید: "اساساً در قرآن تَوَفَّى به معنای موت نیست و هر جا به کار رفته، منظور "گرفتن و نگه داشتن" است؛ به عبارت دیگر، هر جا قرآن لفظ تَوَفَّى را به "اخذ و گرفتن" در وقت موت به کار برده، برای آن است که بفهماند آدمی با مردن فانی و باطل نمی‌شود، بلکه خدای متعال او را گرفته، حفظ می‌کند تا زمانی که برای رجوع و بازگشت به خود، او را مبعوث کند. آلوسی اقوال مختلف منقول درباره "تَوَفَّى" را گرد آورده، که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:



۱- مراد از "توفیک"، "قابضک" است و اینکه جسم تو را بتمامی از زمین اخذ کرد.
 ۲- مراد از "وفات"، "نوم" است، زیرا "وفات" و "نوم" برادرند و هر یک به جای دیگری اطلاق می‌شود.
 از ربیع نقل شده که خدا عیسی(ع) را به خاطر رحمتش به آسمان برد، حال آنکه او در خواب بود.
 ۳- مراد اخذ او به طور کامل با روح و جسم است. در این صورت "رافعک الی" مفسر ما قبلیش می‌شود.

۴- مراد از وفات، موت قوی شهوانی است که مانع رسیدن به ملکوت است.

۵- کنایه از حفظ او از دشمنان است.

آلوسی معتقد است این اقوال تحت تأثیر افکار نصارا درباره "صلب" و "رفع" عیسی بن مریم بیان شده است.

مفسران پیرامون ضمیر متکلم "یا" در رافعک الی نیز آرای ابراهیم ارائه کرده‌اند:

زمخشری می‌گوید: منظور از عبارت مذکور، "رافعک الی محل کرامتی" است، و واژه "رفع" را به منظور بزرگداشت و تعظیم آورده است، همانطور که ابراهیم گفت "انّی ذاهب الی ربّی". بیان این سخن در حالی است که از عراق به شام می‌رفت، که مراد رفع او به مکانی است که جز حکم خدا علیه او حکمی وجود ندارد. (۸)

طنطاوی نیز همین قول را می‌پذیرد (۹). اما صاحب تفسیر مراغی گوید: منظور "رافعک الی سمایی" است (۱۰).

رفع جسم یا روح

یکی از مسائل مورد اختلاف میان مفسران رفع مسیح(ع) با جسم و یا روح است.

محمد رشید رضا می‌گوید: علما در این باره دو نظر دارند، نظر اول: رفع او با جسم و روح بوده است، و وی در آخر زمان به زودی فرود می‌آید و در میان مردم به شریعت اسلام حکم می‌کند و سپس می‌میرد. اما عده‌ای این نظر را رد کرده، می‌گویند: "رفع" بر "توفی" مقدم نیامده تا بتوان نتیجه مذکور را گرفت. در مقابل عده‌ای به این اشکال پاسخ گفته‌اند که (واو) مفید ترتیب نیست.

نظر دوم: مراد همان معنای ظاهر یعنی، مرگ عادی است؛ و رفع، رفع روح است و اشکالی ندارد که شخص را مورد خطاب قرار دهی اما اراده روح داشته باشی.

از ابن عباس نقل شده که "رفع"، رفع روح است. در تفسیر مراغی آمده است که مشهور بین جمهور مفسران و متفکران دیگر، رفع عیسی(ع) با روح و جسم به آسمان است (۱۲).

به طور کلی، آنچه از این آیه مستفاد می‌شود این است که امر بر مردم مشتبه شد گمان کردند که مسیح(ع) کشته شده است و از روایات برمی‌آید که شخصی را که شبیه او بود کشتند و به صلیب کشیدند. به هر حال، مسیح(ع) از میان آنان نجات یافته و زنده است، تا در آخر زمان رجعت کند.

روایت انجیل برنابا از نجات مسیح با دیدگاه قرآن منطبق است (۱۳)، اما مسیحیان این انجیل را

کتاب مقدس خود نمی‌دانند.

و اما آیه دوم:

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا. بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.
(نساء: ۱۵۷-۱۵۸)

و گفتند ما مسیح عیسی بن مریم، رسول خدا، را کشتیم در حالی که نه عیسی را کشتند و نه به دارش آویختند ولی [امر] بر ایشان مشتبه شد، کسانی که درباره عیسی اختلاف دارند، راجع به او در شک هستند و درباره او علمی ندارند، جز پیروی از گمان، و یقیناً او را نکشتند. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، و خدا با عزت و حکیم است.

در تفسیر این آیه این سؤال مطرح شده است که چه لزومی داشت به دنبال "ماقتلوه"، "ماصلبوه" بیاید و آیا "ما قتلوه" کافی نبود. علامه طباطبایی در پاسخ به این سؤال می‌گوید: "از آنجایی که صلب و به دار کشیدن، نوعی خاص از عذاب مجرمان است، همیشه ملازم با قتل نیست و زمانی که به قتل اطلاق می‌شود، صلب به ذهن متبادر نمی‌شود. از طرفی هم، مردم در کیفیت قتل مسیح (ع) اختلاف دارند، لذا در صبرف نفی قتل این تأویل راه می‌یابد که مسیح (ع) را به طور عادی نکشتند و با کشتن او از طریق صلب منافاتی ندارد. بنابراین این دو به دنبال هم آمده تا تصریح کنند که او نه به صورت صلب و نه به صورت دیگری کشته نشد." (۱۲)

آیه ۱۵۹ نساء نیز بر زنده بودن مسیح (ع) تأکید دارد:

وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا.

ضمیر در "به" و "یکون" به عیسی (ع) برمی‌گردد و جمله "یوم القیمة یکون شهیداً" نیز در سیاق جمله "وإن من اهل الكتاب الا لیؤمنن به قبل موته" قرار گرفته، و این ظهور در آن دارد که همانطور که همگی اهل کتاب پیش از مرگ به او ایمان می‌آورند، او هم روز قیامت بر همه آنان شاهد است. حال چه ایمان اهل کتاب به او ایمان اضطراری باشد و چه ایمان مقبول غیر اضطراری. (۱۵)

شیخ محمود شلتوت و تصلیب

در میان مفسران، شیخ شلتوت از نوادری است که در مقابل نظر جمهور مفسران، ایستاده و دیدگاه نویی مطرح کرده است. وی معتقد است که "توفی" در قرآن بکرات به معنای "موت" به کار رفته و این همان معنایی است که به ذهن متبادر می‌شود، در غیر این معنا، فقط در صورتی که قرینه‌ای وجود داشته باشد به کار می‌رود. سپس می‌گوید: حق این است که این واژه را در همین معنا در مورد عیسی (ع) نیز به کار ببریم و اضافه می‌کند که "توفیتی" را در غیر معنای متبادر آن نمی‌توان به کار برد.

شیخ شلتوت در برابر کسانی که معتقدند عیسی (ع) زنده است و این "وفات" در آیه مربوط به فوت او بعد از نزول از آسمان (در آخر زمان) است، می‌گوید دلیلی برای این سخن وجود ندارد، زیرا در آیه،



رابطه عیسی(ع) با قومش مطرح است نه قومی که در آخر زمان می آیند، یعنی قوم محمد(ص).
 علامه شلتوت برای اثبات نظر خود در باب فوت عیسی(ع) از آیات ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره مائده بهره
 گرفته، می گوید: این آیه به پرستش عیسی(ع) و مادرش مریم از سوی قوم وی اشاره دارد و نیز متضمن
 سخن عیسی(ع) درباره عبادت خدا و شاهد بودن عیسی(ع) بر امتش هنگام اقامت او در میان آنها و نیز
 عدم آگاهی او از سرنوشت امتش بعد از وفات وی می باشد:

وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ مَا أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ... مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا
 أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مِمَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ
 وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. (مائده: ۱۱۶-۱۱۷)

وی نظر جمهور مفسران درباره "رفعه الله الیه" را مبنی بر اینکه خدا مسیح(ع) را با جسمش به
 آسمان برد و او در آنجا زنده است و بزودی در آخر زمان نازل می شود، خوک را می کشد و صلیب را
 می شکند، رد می کند و می گوید: در این تفسیر بر این گونه روایات تکیه شده است:

۱- روایاتی که نزول عیسی(ع) را بعد از دجال می رساند. الفاظ این روایات مضطرب و دارای معانی
 مختلفی است و امکان جمع میان آنها وجود ندارد. علمای حدیث نیز به این مطلب تصریح کرده اند.
 مهمترین این روایات منقول از وهب بن منبه و کعب الاحبار است که این دو اهل کتاب بودند و بعداً
 مسلمان شدند. علمای جرح و تعدیل، میزان اعتماد به آنها را می دانند.

۲- روایت ابوهریره مبنی بر نزول عیسی(ع) که اگر هم این حدیث صحیح باشد، خبر واحد است.

۳- احادیث معراج بیانگر این مطلب است که وقتی محمد(ص) به آسمان صعود کرد و یک یک درهای
 آسمان بر او گشوده شد، داخل شد و عیسی(ع) را دید و نیز یحیی را در آسمان دوم دیدار کرد. وی تذکر
 می دهد که نکته مهم این است که کسانی که رفع را رفع جسم به آسمان می دانند، برای اثبات سخن خود
 به این احادیث استناد می کنند، حال آنکه فرقه ای برای اثبات این مطلب که اجتماع محمد(ص) با عیسی(ع)
 در معراج، اجتماع جسمی است، بر "بل رفعه الله الیه" استدلال می کنند و آیه را دلیلی بر این معنا می دانند.
 شلتوت "رفع" در سوره آل عمران ("بل رفعه الله الیه") را خبر تحقق وعده ای می داند که در "انسی
 متوفیک و رافعک الی" وجود دارد، و این وعده به "توفی" و "رفع" و "تطهیر" از کافران است، زیرا آیه "بل
 رفعه الله الیه" از توفی و تطهیر خالی است. پس آنچه در "انسی متوفیک و رافعک الی" آمده، باید جمع بین
 دو آیه تلقی شود و معنایش این خواهد بود که خدا عیسی(ع) را می راند و او را به سوی خود بالا برد و از
 کافران پاکش کرد.

آلوسی در تفسیر آیه "انسی متوفیک و رافعک الی" می گوید: ظاهرترین معنا این است "انسی متوفی اجلک
 و متک حنتف انفک لا اسلط علیک من یقتلک؛" و این کنایه از حفظ او از دشمنان است. (۱۶).

شلتوت با استناد به تفسیر آلوسی می گوید: رفع بعد از توفی رفع منزلت است نه رفع جسم،
 بخصوص چون در کنار این عبارت آمده است "و مطهرک من الذین کفروا". این دلالت بر تشریف و تکریم
 رفع دارد. رفع در قرآن بیشتر به همین معناست؛ فی المثل در "نرفع درجات من یشاء" "رفعنا لک ذکرک" و

و رفعناه مکاناً علیاً" تعبیر در "رافعک الی" و "بل رفعه الله الیه" همچون تعبیر در "ان الله معنا" و "عند ملیک مقتدر" است. از این عبارات جز دخول در کنف مقدّس چیزی فهم نمی‌شود و کجا از "الیه" کلمه آسمان فهمیده می‌شود. این ظلم است که تعبیرات قرآن را خاضع روایات و قصصی کنیم که ظنی هم نیستند چه رسد به اینکه یقینی باشند.

آنچه شلتوت از این آیات می‌فهمد چنین است: "عیسی (ع)، رسولی همچون رسولان قبل است، قومش با او دشمنی کردند، و شرّ در چهره‌های آنها ظاهر شد، او همچون رسولان گذشته به خدا پناه برد و خدا به عزّت و حکمتش مکر دشمنان را از بین برد. این همان چیزی است که آیات در بردارند، خدا برتری مکر خود را نسبت به مکر آنان آشکار کرد و گفت: "یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی" و به نجات او از مکر آنها بشارت داد. آن بشارت این بود که بزودی او را به مرگ طبیعی می‌میراند و بدون قتل و صلب، او را به سوی خود بالا می‌برد."

شلتوت مطالب خود را چنین خلاصه می‌کند:

۱- در قرآن و سنت مستندی وجود ندارد که شایسته ایجاد چنین عقیده‌ای باشد که عیسی (ع) با جسم خود به آسمان بالا برده می‌شود و تا این زمان در آسمان زنده است و در آخر زمان نزول می‌کند.
۲- تنها چیزی که از آیات نازل شده در این مقام، استفاده می‌شود این است که خدا به عیسی (ع) وعده داد که او را می‌میراند و به سوی خود بالا می‌برد و از کافران او را حفظ می‌کند. این وعده هم تحقق پیدا کرد و او کشته نشد و دشمنانش او را مصلوب نکردند.

۳- کسی که رفع عیسی (ع) با جسم را به آسمان و زنده بودن او در آنجا و نزولش در آخر زمان را انکار کند، کافر نیست و مؤمن از دنیا می‌رود.

شلتوت دو آیه دیگری را که مفسران دلیلی برای زنده بودن مسیح (ع) و نزول او در آخر زمان می‌دانند، بررسی می‌کند:

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا.
وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.

برای اثبات این مطلب که عیسی (ع) علامتی برای رستاخیز است سه توجیه وجود دارد:

۱- با نزولش در آخر زمان علامتی از علامات ساعت است؛

۲- به وجود آمدن او بدون پدر دلیل امکان ساعت است؛

۳- زنده کردن مردگان از سوی او دلیلی بر امکان بعث و نشور است.

شلتوت توجیه دوم را می‌پذیرد و دلیلی برای اثبات ترجیح خود اقامه می‌کند:

۱- سخن متوجه اهل مکه است که بعث را انکار و از حدوث آن تعجب می‌کنند. قرآن در بیشتر آیات و سوره‌هایش در صدد رد آنهاست و شیوه او در کار توجه دادن نظر آنان به اموری است که مشاهده می‌کنند و در حال حاضر به آن ایمان دارند. نزول عیسی (ع) خود امر مشکوکی است. چگونه خدا برای برطرف کردن انکار قیامت به چیزی که خود موضع انکار است استدلال می‌کند. این راهی غیر مستقیم



است حال آنکه قرآن در این موارد راه مستقیم را انتخاب می‌کند.

۲- جمله "فلا تمترن بها" بعد از "و انه لعلم للساعة" است. این دلالت می‌کند بر اینکه سخن با کسانی است که در خود "ساعة" شک دارند. پس دلیلی لازم است تا آنها را معتقد کند و این همان دلیل قبلی است.

۳- از جمله اصول مؤثر در فهم اسلوبهای زبان عربی این است که حکم زمانی که در لفظ به ذات اسناد داده می‌شود، باید آنچه به ذات نزدیکتر است و بیشترین اتصال را دارد مقدر شود. پس وقتی این مطلب را بر این کلام تطبیق دهیم، یعنی "و انه لعلم للساعة"، می‌بینیم که خود ذات عیسی (ع) مراد نیست و باید بین نزول و خلق بدون پدر و احیای اموات، یکی را انتخاب کنیم و شکی نیست که خلق بدون پدر به مسأله بعث نزدیکتر است.

شلتوت این دو نتیجه را می‌گیرد:

۱- خبر نزول عیسی (ع) نمی‌تواند دلیل بر قیامت باشد و شک منکران قیامت را، برطرف کند تا به دنبال آیه بتوان گفت: "فلا تمترن بها".

۲- نزول عیسی (ع) را علامت قیامت قرار دادن در اینجا راه مستقیمی نیست، زیرا سخن با منکران است نه مؤمنان که لازم باشد علامت آن را بیاورد؛ بلکه نیاز به دلیل است نه علامت.

احادیث نزول عیسی (ع). شلتوت معتقد است احادیث مربوط به نزول عیسی (ع) اخبار آحاد است و آن در اعتقادات مفید یقین نیست. راویان بسیاری از این احادیث ضعیفند و متن آنها مضطرب است. بسیاری از این احادیث محکم نیستند تا احتمال تأویل در آنها راه نیابد و قطعی الدلالة باشند. وی در ادامه می‌گوید: در شرح مقاصد آمده است که جمیع احادیث اشراط ساعت آحاد هستند. صاحب کتاب گفته است حمل آن احادیث بر ظواهرشان مانعی ندارد، اما نکته این حمل واجب است تا موجب شود که آنها را قطعی الدلالة بدانیم و تأویل در آنها را محال. (۱۷)

دیدگاه مسیحیان دربارهٔ تصلیب

واقعهٔ تصلیب مسیح (ع) در انجیل "متا" بدین شرح آمده است:

صبح هنگام کاهنان اعظم و سران قوم با هم جمع شدند تا راهی برای واداشتن مقامات رومی برای کشتن مسیح (ع) یابند. آنها عیسی (ع) را دست بسته به پیلاتس، فرماندار روم، تحویل دادند. پیلاتس که دریافته بود سران قوم یهود به خاطر حسادت نسبت به محبوبیت مسیح نزد مردم، او را دستگیر کرده‌اند در روز عید که فرماندار هر سال یک زندانی را آزاد می‌کرد و در آن سال باراباس، یک جنایتکار خطرناک، در زندان بود، به مردم گفت: کدام یک از این دو مرد را آزاد کند. مردم گفتند: باراباس را آزاد و عیسی (ع) را اعدام کند. وقتی فرماندار از مردم پرسید آنها گفتند که عیسی را اعدام کند و او را مصلوب سازد. بالاخره مسیح (ع) را در محلی به نام "جل جتا" به صلیب کشیدند و او جان سپرد.

پس از مرگ او همهٔ شاگردانش پراکنده شدند و جز یوحنا حواری کسی جرأت نزدیک شدن به محل صلیب را نداشت. حتی پطرس حواری که در آن نزدیکی بود، وقتی او را شناختند، عیسی را انکار کرد.

حواریون روز شنبه را با درد و یأس به سر بردند و روز سوم بعضی از زنان اقارب عیسی (ع) پیش از آنکه راه مراجعت به جلیل را پیش گیرند به طرف قبر او رفتند، ولی آن را تهی یافتند. هنگام بازگشت بزرگترین واقعه تاریخ مسیحیت به وقوع پیوست. آنها فرشتگانی را دیدند و آوازهایی را شنیدند که می گفت عیسی از مردگان برخاسته است. آنگاه پطرس حواری و دیگران او را دیدند. این مشاهده در جلیل نیز بار دیگر برای آنها تکرار شد. (۱۸) و مسیح به آنها گفت: تمام اختیارات آسمان و زمین به من داده شده، پس بروید و تمام ملت‌ها را شاگرد من سازید و ایشان را به اسم پدر، و پسر و روح پاک خدا غسل تعمید بدهید. این واقعه در سال ۲۹ میلادی رخ داد. (۱۹)

در میان مسیحیان نیز درباره قیام جسمانی و روحانی مسیح اختلافی دیده می شود. پولس حواری معتقد است که قیام و صعود عیسی (ع) با پیکر روحانی بوده، نه با بدن جسمانی و مادی. این برخلاف عقیده دیگر اصحاب کلیساست که صعود عیسی (ع) را با پیکر جسمانی می دانستند و حتی با نظر یوحنا و لوقا نیز مغایر است.

نتیجه

در مقایسه میان دیدگاه قرآن با دیدگاه مسیحیان (ع) درباره تصلیب، اختلافات و تشابهاتی دیده می شود. در هر دو دیدگاه توطئه یهودیان علیه مسیح (ع) و حکم اعدام او وجود دارد. همچنین هر دو بر زنده بودن مسیح (ع) صحه می گذارند و هر دو انتظار بازگشت او را ترویج می دهند. البته اگر نظر شلتوت را بپذیریم اختلاف، کمی عمیق می شود.

مواجهه قرآن با اعتقاد مسیحیان در این باب به صورت برخورد با یک اشتباه تاریخی است و بیانگر هیچ عنادی با اعتقاد آنان نیست. لذا می گوید "و لکن شبه لهم" (امر بر آنان مشتبه شد). برخورد قرآن برخوردی واقع بینانه است؛ زیرا چه راهی می توانست وجود داشته باشد تا مردم در آن زمان بفهمند که عیسی (ع) کشته نشده است.

منابع و مآخذ:

۱. قرشی، علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، دارالفکر، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۷، ص ۲۳۱ زمخشری، محمود؛ کشاف، ج ۱، ص ۳۶۶.
۲. همان.
۳. مراغی، احمد مصطفی؛ تفسیر مراغی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۱۶۹.
۴. بغدادی، آلوسی؛ روح المعانی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق، ج ۳، ص ۷۹.
۵. همان.
۶. همان.
۷. طباطبایی، محمدحسین؛ تفسیر المیزان، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ج ۲، ۱۳۹۳ ق، ج ۳، ص ۲۶.



۸. زمخشری، محمود؛ همانجا.
۹. جوهری، شیخ طفاوی؛ الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۱۰۶.
۱۰. مراغی، احمد مصطفی؛ همان ص ۱۸۲.
۱۱. رضا، محمد رشید؛ تفسیر المنار، بیروت: دار المعرفه، ج ۳، ص ۱۶۹.
۱۲. مراغی، احمد مصطفی؛ همان، ص ۱۶۹.
۱۳. برنابا یکی از حواریون عیسی (ع) بود. در قرن دوم میلادی، انجیل اربعه به وسیله مسیحیان انتخاب و انجیل دیگر به دور افکنده شد که از جمله آنان انجیل برنابا بود. بعدها مسیحیان ادعا کردند که مسلمانان این انجیل را برای اثبات خودشان نوشته‌اند و به برنابا نسبت داده‌اند.
۱۴. طباطبایی، محمدحسین؛ همان، ص ۲۰۶.
۱۵. همان، ج ۵، صص ۲۱۱-۲۱۲.
۱۶. بغدادی، آلوسی؛ همان، ص ۱۸.
۱۷. دیدگاههای مطرح شده در مقاله از سوی شلتوت، برگرفته از کتاب دراسته لمشکلات المسلم المعاصر، فی حیاته الیومیة العامة است.
۱۸. انجیل متا، باب ۲۷، آیات ۲، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱ و ۵۱.
۱۹. همان، آیات ۲۷ و ۳۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی